



فهرست مطالب

۲	مقدمه
۲	مرتبۀ اول
۳	مرتبۀ دوم
۳	جمع‌بندی از مرتبۀ اول و دوم
۴	نکتۀ اول
۵	جمع‌بندی از نکتۀ اول
۶	نتایج حاصله از مراتب
۶	نکتۀ دوم



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث ما در مقوله بسیار مهم امر به شیء، نهی از ضد عام بود. بعد از اینکه تحریر محل نزاع شد و اقوال را هم اشاره کردیم و پس از آن به استدلالات پرداختیم؛ بنابراین قبل از اینکه وارد استدلالات شویم خود ما یک مسیری طراحی کردیم که ابتدا اقوال و محل نزاع را ذکر کنیم که البته غالباً این طور حرکت نمی‌کنیم بلکه ابتدا، اقوال را می‌گوییم و چکش‌کاری می‌کنیم و بعد نظر به آن مستقر می‌شود؛ اما حالا چی شد که شکل بحث ما تغییر کرد، علت آن، این است که برای اینکه ببینیم امر به شیء، نهی از ضد می‌کند یا نه ابتدا خوب است که از پایه شکل‌گیری، حکم مسئله را بررسی کنیم تا برسیم به آن جایی که خطاب شرعی و حکمی می‌آید و ما باید اینجا مراحل را طی کنیم.

الف: در یک پایه مرحله ملاک‌ها و مصالح و مفسده است.

ب: پایه بعدی به حب و بغض و مرتبه ای از عواطف و هیجانات شخصی تعلق می‌گیرد.

ج: پایه بعد هم اراده هست.

د: مرحله بعد هم زمانی است که انشاء و حکم پیدا می‌شود.

حال باید ببینیم که در این چهار رکن و مرحله، امر به شیء، اصلاً کار به ضد ندارد یا اینکه نهی از ضد می‌کند به دلالت مطابقی، به دلالت تضمنی، به دلالت التزامی به لزوم به معنای اخص یا به ملازمه عقلی یا اینکه مشمول این‌ها نیست و اصلاً اقتضایی به طرف مقابل ندارد.

مرتبۀ اول

آن چیزی که تا الآن در مرحله اول یعنی ملاکات و مصالح و مفسد بیان کردیم این است که به نظر می‌آید در تحلیل دقیق، وجود مصلحت در یک شیء، ملازم است با اینکه مفسده در ترک آن هست البته مفسده به معنای عام که همان هم می‌تواند ملاک احکام باشد یعنی ملازم با وجود مفسده در طرف تقیض آن است اگر در فعل این امر، مصلحتی موجود است معنایش این است که ترک آن مفسده دارد به عبارت دیگر این مستلزم آن است. حالا اگر دلالت بین به معنای خاص که موجب التزامی شدن و لفظی شدن دلالت نباشد، لااقل ملازم عقلی است. این به نظر می‌آید کسی نتواند این حرف را نقد کند که وجود مصلحت ملزمه، یعنی اینکه در ترک آن مفسده است و عینیت هم نمی‌شود گفت یعنی



استلزام آن را دارد. همچنین معکوس آن هم همین‌طور است یعنی وجود مفسده ملزمه در یک چیزی این مستلزم مصلحت، در ترک آن است. البته قبول داریم که مفسده و مصلحه به عنوان اولی باهم تفاوت دارد اما بیش از این اندازه از مفسده در ترک امر ذی مصلحت به نظر می‌آید امر درستی است و این وجود المصلحت ملزمه یستلزم المفسده فی ترک و بالعکس این مرتبه اول است.

مرتبه دوم

مرتبه دوم، شکل‌گیری عواطف و میل در انسان، نسبت به چیزهایی که مصلحت و مفسده دارد است. سازوکار و مکانیزم عواطف میل‌های انسان معلوم است. میل انسان به سمت آن چیزی می‌رود که در آن مصلحت است که به آن میل مثبت گویند؛ اما نفرت داشتن و ناخوشایندی و بغض او هم متوجه چیزی می‌شود که در آن مفسده‌ای برای او است؛ بنابراین مدار و مبنای حب و بغض انسان و میل مثبت و منفی انسان، همان مصلحت و مفسده عاید به شخص است. نگاه می‌کند که آیا مصلحت و مفسده عاید او می‌شود که نگاه می‌کند که اگر مصلحتی عایدش شود پس آن شیء را دوست می‌دارد و اگر ببیند در آن مفسده‌ای است که به آن عاید می‌شود، آن را کراهت و مکروه می‌پندارد. این حب و بغض در واقع همان احساسات انسان است و در روانشناسی جزء همین هیجانات و عواطف به شمار می‌آید. یک بخشی و یکی از دوگانه‌ها در عواطف و هیجانات و احساسات بشر، همین دوستی و دشمنی، حب و بغض، میل مثبت و منفی، علاقه و نفرت نسبت به چیزی است.

جمع‌بندی از مرتبه اول و دوم

شما در آن پایه و مبنای اولی که زیرساخت مفسده و مصلحت بود، در آنجا دیدیم که مصلحت ملزمه، یعنی مفسده در ترک و مفسده ملزمه در فعل، یعنی مصلحت در ترک که در آنجا پذیرفتیم حالا ببینیم این میل‌های انسان مطابق با آن شکل می‌گیرد یا نه؟ بنابراین در اینجا، سؤال امر به شیء، نهی از ضد را، یک‌بار بردیم در عمق مصلحت ملزمه مبنی بر اینکه آیا مفسده در ترک را تولید می‌کند یا نه؟ حالا سؤال را در طبقه بعد می‌بریم به این صورت که میل صد در صد و الزامی نسبت به یک چیز آیا معنای آن، نفرت از ترک آن است یا نه؟ در مرتبه اول سؤال از مصلحت و مفسده شد اما اینجا صحبت، حب و بغض می‌شود.

برای روشن شدن مطلب ابتدا دو نکته را بیان می‌کنیم:



نکته اول

یک مطلب که مرحوم شهید صدر هم به آن اشاره کرده - البته مرحوم شهید صدر سه، چهار فرض گفتند که یکی دو تای آن درست نیست که حالا اشاره وار به این مطلب خواهیم پرداخت - این است که یک سؤال درباره حب و بغض یا محبت و کراهت و از این قبیل عناوین که شوق و اشتیاق و علاقه به چیزی و در مقابل آن هم نفرت و کراهت نسبت به چیزی متصور است، یک سؤال این است که آیا نسبت بین این‌ها، ملکه وعدم ملکه است یا این امور مصاد باهم هستند؟ حالا این سؤال یعنی چی؟ ببینید محبت که معلوم است یک امر وجودی است یعنی همان کشش شخص به سمت چیزی، علاقه و محبت است و این کشش و میل شخص به سمت چیزی، این یک امر وجودی است و از مقوله هیجانات و عواطف وجودی است؛ اما نفرت و کراهت و بغض چی؟ ممکن است در ابتدا کسی بگوید این‌ها در واقع همان عدم الحب است که این یک نظر است ولی اگر دقتی در همان مسائل روحی و روانی کنیم می‌بینیم که نفرت و بغض و کراهت و این‌ها فقط عدمی نیست. واقعاً در وجدانمان که دقت کنیم می‌بینیم که بغض و کینه و نفرت و عداوت چیز وجودی است و مانند دوستی و علاقه و محبت امر وجودی است.

بنابراین وجدان بهترین شاهد و حاکم بر این است که آنچه مقابل محبت است که عبارت از کراهت و نفرت و امثال این‌ها باشد این صرف عدم ملکه نیست یعنی نبود محبت فی ما من شأنه المحبة، نیست بلکه این صفتی است از کیفیات نفسانیه و مصاد با محبت پس امر این صفت از کیفیات نفسانیه وجودی است در نقطه مقابل محبت و البته یک چیزی به نام عدم ملکه هم داریم ولی آن نفرت نیست. در واقع ما سه چیز داریم ۱. وقتی می‌گوییم علقه قلبی من به یک امری، یک وقت علاقه و محبت است ۲. یک وقت نفرت و امثال این است. ۳. یک وقت هم حالت سوم که نه علاقه و نه نفرت دارد. واقع مسئله این است که عواطف انسان و هیجانات انسان به اصطلاح روان‌شناختی یا این اوصاف که در فلسفه از کیفیات نفسانیه به شمار می‌آید از امور سه ضلعی است. محبت یک امر عاطفه وجودی است که میل مثبت است. عداوت یا نفرت یا کراهت و بغض، احساس و وصفی است وجودی نفسانی و ضد آن در مقابل آن منتها این دو ضدی هستند که ارتفاعشان هم در حالت سوم ممکن است و حالت سوم، حالت عدم ملکه است یعنی آن جایی که عداوت یا محبت ندارد که می‌تواند نه محبت باشد نه نفرت و کراهت و هیچ‌کدام از آن‌ها نیست یعنی همان حالت بی‌میلی و بی‌تفاوتی منظور است.



جمع بندی از نکته اول

به عبارت اخری اگر بخواهیم دقیق تر بگوییم این است که میل های آدمی و عواطف انسانی که از مقوله ذات نسبت است و به چیزی تعلق می گیرد و از مقوله اضافه است یعنی نسبت دل و جان و میل من به یک چیزی حالا هر چیزی که می خواهد باشد. این یک حالت روانی است از مقوله ذات اضافه که روح آن را اگر خوب بخواهیم تحلیل کنیم و بشکافیم شبیه احکام خمس است و ۵ حالت دارد.

۱. از یک منظر کلی سه ضلعی است یعنی محبت، کراهت و عدم این دو.
۲. اما وقتی بخواهیم دقیق تر تحلیل کنیم، محبت یک درجه شدیدتر دارد یعنی محبت صد در صد که همان عشق و علاقه طبیعی است.
۳. در طرف مقابل محبت، کینه و عداوت صد درصد است.
۴. کینه و کراهت خفیف تر که این حالت چهارم است.
۵. حالت پنجم حالتی که هیچ کدام از این ها نیست.

و این مطابق همان پنج ضلعی در مصلحت و مفسده است. در مصلحت و مفسده هم همین طور است به این صورت که در یک چیزی با قطع نظر از میل من و در متن واقع در این امر یا مصلحت ملزمه است یا مصلحت غیر ملزمه است این دو و از آن طرف مفسده ملزمه سه و مفسده غیر ملزمه که حالت چهارم است و یا حالت پنجم نه مفسده است نه مصلحت است. لذا همان پنج ضلعی که در مصلحت و مفسده داریم، عین همان کپی می شود و در سطح لایه بعدی یعنی آنجایی که میل و محبت مطرح می شود می آید.

ریشه این پنج ضلعی است که اموری که در این عالم و در آن مفسده و مصلحت است اگر با چیزی بسنجیم یا برای این مصلحت دارد که حالا یا ملزمه یا غیر ملزمه است و یا برای این مفسده دارد که حالا یا ملزمه یا غیر ملزمه است و یا اینکه هیچ کدام از این ها نیست و در میل هم همین طور است.

لذا از نظر روانشناسی و فلسفی و وجدانی باید بپذیریم که میل ما هم مطابق آن مصلحت پنج ضلعی است به این صورت که گاهی میل ما محبت ملزمه است بر اساس تشخیص مصلحت ملزمه یا این محبت ترجیحی است بر پایه آن مصلحت ترجیحی و گاهی نفرت و کراهت ملزمه است، بر پایه مفسده ملزمه و گاهی کراهت غیر ملزمه بر پایه مفسده غیر ملزمه است و گاهی هم هیچ طرف نیست که مفسده می شود.



نتایج حاصله از مراتب

بنابراین معلوم شد که:

۱. این محبت و کراهت امران وجودی هستند.
۲. این مصلحت و حب و بغض انطباق بر همان مصلحت و مفسده دارد.
۳. همان‌طور که در مصلحت آن احوال خمسه وجود دارد در میل ما هم پنج نوع میل است که چهار تای آن وجودی است به عبارت دیگر کیفیات نفسانیه وجودی است و یکی از آن‌ها از باب عدم ملکه، هم عدمی است. این هم مطلبی که در مقدمه لازم بود به آن توجه شود.

نکته دوم

حالا بحث ما این است که اگر انسان، محبت ملزمه ای به چیزی داشت و یک علاقه مفرط و میل تام و تمام مثلاً به تحصیل داشت و عاشق آن چیز باشد به نظر می‌آید اگر این میل مفرط و محبت تامه نسبت به چیزی وجود داشته باشد، این مستلزم این است که اگر تصور کند این را نداشته باشد این نگران است و کراهت دارد و او را مضطرب می‌کند و استرس ایجاد می‌کند و در روان‌شناسی هم گفته شده که چیزی که آدم به شدت به آن علاقه دارد، ترک آن موجب استرس می‌شود و این استرس همان کراهت است یعنی یک نفرت و کراهتی در وجود او هست که آثار روانی در عالم ذهن بر او مترتب می‌شود و مؤیدات روان‌شناختی هم دارد و تجربه آدمی هم این را می‌فهمد. روش تجربه درونی و روانکاوی شخصی در روان‌شناسی هم روش خیلی معتبری است. ما در خیلی جاها همان روش روانکاوی شخصی را به کار می‌گیریم یعنی به درون خود که دقت کنیم می‌بینیم که میل ما پنج حالت دارد که یکی از آن‌ها عدم ملکه است اما بقیه وجودی است. باز می‌بینیم این پنج میل ما بر اساس و پایه پنج نوع مصلحت و مفسده مبتنی است و باز می‌بینیم که میل مثبت به یک چیزی اگر در حد الزام و تمام و صد در صد باشد حتماً نسبت به نقیض و عدم آن یک کراهت وجود دارد و همان هم موجب آسیب‌های روحی برای شخص می‌شود.

بنابراین همیشه این نیست که آسیب‌های روحی و کراهت‌های ما ناشی از یک امر وجودی که به ما ضرری می‌زند باشد بلکه خیلی وقت‌ها از فقد محبوب، انسان در آسیب و مشکل قرار می‌گیرد. این همان بحث عشق است و جایی که عشق باشد فقد معشوق، شخص را واقعاً در عالمی و دنیایی از حیرت و کراهت و زجر روحی قرار می‌دهد. دنیایی از عرفان ما و ادبیات عرفانی ما، در همین فقد محبوب است؛ مانند همان دیوان ابن فارض مصری که تائیه ابن فارض



مصری که هزار بیت دارد و اسم آن نظم السلوک است که سال‌ها با این نظم السلوک محشور بوده‌ام، ببینید در هزار بیت، چگونه فراق محبوب را به تصویر می‌کشد. محبت مفرط و ملزم، باعث می‌شود که رهایی و دوری از آن محبوب این همه کراهت و نفرت و سختی و دشواری و زجر روانی را برای انسان به ارمغان می‌آورد. به نظر می‌آید محبت امری وجودی است و مستلزم امر وجودی، به نام کراهت نسبت به جدایی و ترک و رها شدن از او است که به نظر من نباید در آن تردید کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين